



• درآمد

با چراغ آمریکا سر کوب شد: قیام سر تاسری و همگانی مردم عراق...

گفت‌وگو با حسن خامه یار
 کارشناس مسائل خاورمیانه

مردم عراق در سایه حکومت حزب بعث روزهای تاریک و سختی را پشت سر گذاشتند. اکنون نیز در سایه وجود اشغالگران آمریکایی و گروه‌های تروریستی تکفیری در شرایط دردناکی به سر می‌برند. در این گفت‌وگو گوشه‌ای از اوضاع و شرایط عراق در طول چهار دهه گذشته را از نگاه حسن خامه یار، کارشناس مسائل خاورمیانه می‌خوانید.

در حقیقت پادشاهان دست نشانده انگلیس در عراق، نقش آشتی دهنده میان رهبران جامعه شیعه و نماینده تام‌الاختیار دولت انگلیس در بغداد را برعهده داشتند، و تا اندازه‌ای می‌کوشیدند، از جوامع شیعیان که در فقر و عقب ماندگی به سر می‌بردند، در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی، محرومیت زدایی کنند. اما، مناسبات ناپایدار و به نوعی پرفراز و نشیب میان مرجعیت دینی شیعه و نظام پادشاهی عراق ادامه یافت، تا اینکه این نظام سحرگاه روز ۱۴ ژوئیه سال ۱۹۵۸ میلادی با کودتای افسران آزاد به رهبری عبدالکریم قاسم سرنگون گشت، و از آن روز روابط میان مرجعیت شیعه و نظام‌های جمهوری حاکم شکل دیگری به خود گرفت.

در حقیقت مذهب تشیع در صحنه سیاسی عراق حضور و نفوذ تاریخی قابل ملاحظه دارد. حیات دینی، اجتماعی و سیاسی در دوره‌های متوالی عراق مدیون شیعیان است. با وجودی که امپراتوری «سنی» عثمانی پس از فروپاشی دولت عباسیان، سرزمین عراق را ضمیمه خود کرده بود، برای آزادی فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی شیعیان در شهرهای مقدس کربلا، نجف اشرف، کاظمین و سامرا و سایر شهرهای شیعه نشین جنوب عراق احترام قائل بود، و شیعیان به نوبه خود از دولت عثمانی در برابر هرگونه تجاوزگری بیگانگان حمایت می‌کردند.

به هر حال یک سالی از سرنگونی نظام پادشاهی و برپایی نظام جمهوری در عراق نگذشته بود که قدرت حزب کمونیست در سایه حکومت عبدالکریم قاسم به طرز چشمگیری فزونی یافت. این حزب ستیزه جویی با همه نشانه‌های دینی و مذهبی به ویژه با حوزه‌های علمیه در شهرهای گوناگون و مرجعیت دینی شیعه را آغاز کرد. تحولاتی که در پی قدرت نمایی احزاب کمونیست و سکولار در صحنه سیاسی عراق روی داد، به مرجعیت دینی حوزه علمیه نجف اشرف و روشنفکران متعهد و مسلمان عراق انگیزه داد تا فعالیت‌های سیاسی شیعیان عراق را به صورت منظم و سازمان یافته آغاز کنند.

به طور دقیق حزب الدعوه اسلامی در چه زمانی تأسیس شد؟ و چه شرایطی را پشت سر گذاشت؟
 نظر به شرایط پیچیده عراق و مشکلاتی که در آن مرحله وجود داشت، زمان دقیق تأسیس حزب الدعوه تاکنون پنهان مانده است. برخی می‌گویند که این حزب در ماه ربیع‌الاول

حفظ کنترل این کشور تصمیم گرفت شیعیان را از صحنه سیاسی و اجتماعی دور نگه دارد، و روی نخندگان بومی به عنوان اقتصادی‌ترین و سیله ممکن تکیه کند. بر این اساس با خواسته شیعیان مبنی بر تشکیل دولتی مردمی و مستقل مخالفت کرد، و از میان جوامع اهل سنت جهان عرب یکی از فرزندان شریف حسین، امیر حجاز را به پادشاهی این کشور منصوب نمود.

نظر به اینکه سرزمین عراق پیش از یورش قوای انگلیسی تحت تصرف دولت عثمانی قرار داشت، و تنها شیعیان جنوب عراق بودند که از سپاهیان دولت عثمانی در برابر پیشروی انگلیسی‌ها از مبدأ شمال خلیج فارس حمایت به عمل آوردند، کمک‌های انگلیس و حکومت دست نشانده ملک فیصل اول فرزند شریف حسین، روی جامعه اهل سنت عراق تمرکز یافت، و شیعیان از داشتن حقوق اساسی

شکل‌گیری کشور جدید عراق پس از فروپاشی دولت عثمانی، آزمونی غیر دموکراتیک داشت، و شیعیان به منظور تأمین خواسته‌ها و حقوق خود ناچار به ایجاد برخی نهادهای سیاسی و دینی شدند.

و مساوی محروم ماندند. به این ترتیب شکل‌گیری کشور جدید عراق پس از فروپاشی دولت عثمانی، آزمونی غیر دموکراتیک داشت، و شیعیان به منظور تأمین خواسته‌ها و حقوق خود ناچار به ایجاد برخی نهادهای سیاسی و دینی شدند. ملک فیصل اول بر این باور بود که بدون پیوستن شیعیان به نظام پادشاهی، نمی‌تواند عراق مستقل و دموکراتیک ایجاد کند. به همین دلیل برای جذب شیعیان به حوزه نظام، تلاش‌های دامنه داری به عمل آورد، و تعدادی از خاندان‌های فئودال و سران عشایر شیعی بغداد و کربلا و نجف اشرف و مناطق جنوبی عراق را وارد کابینه کرد.

چه شناختی از خاندان آیت‌الله حکیم دارید؟
 در آغاز بحث لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم، بزرگ خاندان «آل حکیم» یکی از پیشگامان و چهره‌های شناخته شده مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی مردم عراق از آغاز قرن بیستم بوده است. او از دوران جوانی در انقلاب مسلحانه سال ۱۹۲۰ میلادی بر ضد اشغالگران انگلیسی که در صدد اشغال سرزمین عراق برآمدند، در کنار جمعی از مراجع تقلید و علمای نامدار آن روز عراق و ایران در جبهه‌های جنگ جنوب عراق شرکت کرد، و با اشغالگران جنگید. آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم در ماه شوال سال ۱۳۰۶ هجری قمری مطابق با سال ۱۸۸۵ میلادی در شهر نجف اشرف تولد یافت، و در سن شش سالگی پدرش سید مهدی فرزند سید صالح، فرزند سید احمد، فرزند سید محمود حکیم را از دست داد.

آل حکیم از خاندان علم و فقه (آل طباطبا) که از سادات علوی می‌باشند، در قرن دوم هجری در سرزمین عراق اسکان یافتند. اصل و نسب این خاندان به امام حسن مجتبی فرزند علی بن ابیطالب (ع) باز می‌گردد. بسیاری از فرزندان این خاندان به علت شرایط سیاسی و اجتماعی که سرزمین عراق از قرن‌های گذشته با آن روبه‌رو بوده، به کشورهای ایران، یمن، لبنان و برخی مناطق شمال آفریقا مهاجرت کردند. پس از ارتحال آیت‌الله‌العظمی سید ابو الحسن اصفهانی در سال ۱۹۳۴ میلادی مصادف با سال ۱۳۶۵ هجری شمسی، آیت‌الله سیدمحسن حکیم به مرجعیت اعلای شیعیان عراق برگزیده شد، و پس از ارتحال آیت‌الله بروجردی در آغاز دهه ششم میلادی، تصدی مرجعیت اعلای شیعیان جهان را بر عهده گرفت، و تا روز وفات در سال ۱۹۷۰ میلادی، مصادف با ۲۷ ربیع‌الاول سال ۱۳۹۰ هجری قمری این مسئولیت را بر عهده داشت.

این مبارزه در دوران نظام پادشاهی و نظام‌هایی که پس از فروپاشی پادشاهی روی کار آمدند چه روندی داشت؟
 شکی نیست که مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی روحانیون و مراجع شیعه در عراق به ویژه آن دسته از روحانیونی که هویت و ملیت عراقی داشتند ادامه یافت. چرا که دولت انگلیس که سر تاسر سرزمین عراق را در سال ۱۹۲۲ به طور کامل به تصرف خود در آورده بود، برای

عبادت عبدالسلام عارف دومین رئیس جمهوری عراق از آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم.



مرجعیت شیعه حوزه علمیه نجف اشرف تأسیس شد، و بسیاری از روحانیون برجسته به عضویت آن درآمدند. اما، دیری نپایید که همان مرجعیت شیعه، پیوستن روحانیون به این حزب را تحریم کرد.

مناسبات خاندان آیت‌الله حکیم با رژیم حزب بعث چگونه بود؟

در حقیقت رفتار و عملکرد مستبدانه ۳۵ ساله حزب بعث بسیار روشن است. این حزب نه فقط به هیچ گروه و تشکیلات سیاسی اسلامی و غیر اسلامی عراق رحم نکرد، بلکه از روزی که قدرت را در دست گرفت، به

پاکسازی همه جریانات مخالف درون حزب بعث نیز دست زد. دو سالی از تثبیت پایه‌های رژیم حزب بعث به رهبری احمد حسن البکر در بغداد نگذشته بود که ستیزه جویی رژیم با مرجعیت دینی شیعه و حوزه‌های علمیه در شهرهای نجف اشرف و کربلا آغاز شد. رژیم حاکم حزب بعث، حوزه‌های علمیه را بزرگ‌ترین مانع سر راه تحقق اهداف خود می‌دانست، و برای برداشتن این مانع، ابزارهای تبلیغاتی و اطلاع رسانی خود را به کار گرفت، و ابتدا با فریب افکار عمومی، ستیزه جویی با مرجعیت شیعی را آغاز کرد. چرا که مردم و سران عشایر به‌طور یکپارچه پشت سر مرجعیت دینی ایستاده بودند.

رژیم حزب بعث در سال ۱۹۶۹ میلادی ادعا کرد یک توطئه کودتا را کشف و خنثی کرده که گروهی از فرماندهان نظامی مرتجع و تعدادی از روحانیون وابسته به رژیم شاه همچون سید مهدی حکیم و سید محمد بحر العلوم در آن فعالیت دارند. هدف رژیم حزب بعث از اعلام این خبر، ضربه زدن به مرجعیت دینی آیت‌الله العظمی سیدمحمدباقر حکیم بود. در پی این ادعا، موج دستگیری روحانیون سرشناس در شهرهای نجف اشرف و کربلا معلی آغاز شد، و شماری از آنان از انظار متواری شده و پس از گذشت مدتی از عراق فرار کردند. اعلام خبر جاسوسی علامه سید مهدی حکیم و کشف توطئه کودتا آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم را شوکه کرد، و ایشان بر اثر این اقدام به شدت بیمار و در منزل خود در شهر کوفه متحصن شد، که معاینات پزشکی در یکی از بیمارستان‌های بغداد مؤثر واقع نشد، و پس از گذشت مدت کوتاهی جان به‌جان آفرین تسلیم کرد.

حزب الدعوة ابتدا با تأیید و نظر موافق مرجعیت شیعه حوزه علمیه نجف اشرف تأسیس شد، و بسیاری از روحانیون برجسته به عضویت آن درآمدند، اما، دیری نپایید که همان مرجعیت شیعه، پیوستن روحانیون به این حزب را تحریم کرد.

سال ۱۳۷۷ برابر اکتبر سال ۱۹۵۷ بنیانگذاری شده، و برخی دیگر از کارشناسان، زمان تأسیس حزب الدعوة را به سال ۱۹۵۹ و پس از گسترش دامنه نفوذ کمونیسم و تأثیر فراوان آن بر اقبال تحصیل کرده ذکر کرده‌اند. در این دوره فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی آیت‌الله العظمی سیدمحمدباقر حکیم و فرزندان، با همکاری شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر شکل گرفت.

مرحوم آیت‌الله العظمی سیدمحمدباقر حکیم به منظور گسترش ارتباط حوزه‌های علمیه با اقشار گوناگون امت، و طبقات تحصیل کرده و دانشجویان، تشکیلات جماعت العلماء را تأسیس نمود. به موازات فعالیت جماعت العلماء، علامه شهید سیدمحمدباقر صدر که در آن مرحله هنوز به‌عنوان یک مرجع تقلید شناخته نشده بود، مسئولیت روشنگری و رویارویی فکری با اندیشه‌های الحادی و لیبرالیستی را بر عهده گرفت. شهید صدر آنگاه با تهیه و انتشار کتاب‌های «اقتصاد ما» و «فلسفه ما» پشتوانه‌های فکری جوانان مسلمان تشنه حقیقت را در برابر یورش امواج اندیشه‌های کمونیستی و ناسیونالیستی فراهم نمود.

دیری نپایید که حزب الدعوة با برگزاری جلسات مخفی در شهرهای نجف اشرف و کربلا و بغداد فعالیت‌های خود را میان جوانان تحصیل کرده و فرهیخته آغاز کرد. پس از اینکه فعالیت‌های این حزب در سال‌های دهه ششم از قرن بیستم به‌طور نسبی علنی شد، احزاب کمونیست و ناسیونالیست به ویژه حزب بعث، اختلافات خود را به‌طور موقت کنار گذاشته، و با شیوه علنی با این حزب به مخالفت پرداختند. در همان حال حزب الدعوة بر تلاش‌های خود برای نفوذ میان اقشار گوناگون مردم به ویژه در شهرک الثوره (شهرک کنونی صدر) در جنوب بغداد افزود. این شهرک در زمان ریاست جمهوری عبد الکریم قاسم برای کارگران و افراد کم درآمد بغداد ساخته شده است.

ناگفته نماند که حزب الدعوة ابتدا با تأیید و نظر موافق

مراسم تشییع بی‌نظیر آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم از بغداد تا شهر کربلا، سپس تا شهر نجف اشرف به تظاهرات اعتراض آمیز میلیونی تبدیل شد، به یاد دارم که در مراسم تشییع آن بزرگوار شرکت کردم. مردم تظاهر کننده که بیشترشان از وابستگان به عشایر بودند، این شعار را سر می‌دادند: «بشنوای رئیس جمهوری عراق، سید مهدی جاسوس نیست» و «اما همه پیرو مرجعیت دینی هستیم». میلیون‌ها تن از مردم عراق با شرکت در این تظاهرات مراتب خشم و انزجار خود را به رفتار حزب بعث نسبت به مراجع دینی و حوزه‌های علمی ابراز می‌داشتند. پس از اینکه پیکر آیت‌الله العظمی سیدمحمدباقر حکیم به خاک سپرده شد، و آیین ختم پایان یافت، موج دستگیری‌ها دوباره شدت گرفت. در این برهه در شهر کربلا نیز آیت‌الله سیدحسن شیرازی به خاطر ایراد سخنرانی‌های آتشین بر ضد حزب بعث بازداشت و به شدت شکنجه شد. و پس از سپری کردن دو سال در زندان، و به علت فشارهای فزاینده محافل فرهنگی و اسلامی بین‌المللی از زندان آزاد، و به خارج از عراق تبعید شد. حوزه‌های دینی سامرا و کاظمین و نجف اشرف نیز دچار چنین سرنوشتی شدند.

رژیم حزب بعث در آغاز سال ۱۹۷۰ میلادی به بهانه اخراج دهها هزار ایرانی مقیم عراق، صدها طلبه و روحانی از ملیت‌های گوناگون را از حوزه‌های علمیه نجف اشرف، کربلا، کاظمین و سامرا اخراج، و این حوزه‌ها را از وجود روحانیون مبارز و متعهد خالی کرد، که بیشتر آنان در حوزه علمیه شهر قم استقرار یافتند. در چنین شرایطی آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی که مردی میانه رو بود، و خود را درگیر مسایل سیاسی نمی‌کرد به‌عنوان مرجعیت اعلم شیعیان جهان مطرح شد. اما، شهید سیدمحمدباقر صدر همچنان به مبارزات سیاسی و روشنگری فکری با کمک برخی فرزندان آیت‌الله العظمی سیدمحمدباقر حکیم و برخی روحانیون جوان و دلسوز ادامه می‌داد.

جنبش اسلامی چه واکنشی به اقدامات سرکوبگرانه رژیم حزب بعث بر ضد حوزه علمیه نجف اشرف نشان داد؟

در حقیقت مسئله جنبش سیاسی شیعیان عراق در اواخر قرن گذشته به یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های رژیم تبدیل شده بود که پس از سرنگونی نظام پادشاهی در عراق قدرت را در دست گرفتند. البته جنبش اسلامی عراق را نمی‌توان جنبشی نامید که تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران شکل گرفته باشد. چرا که تاریخ آغاز فعالیت رسمی این جنبش حدود پنج سال قبل از قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ شمسی است. جنبش شیعیان عراق بر خلاف برخی باورهای رایج، نه فقط فرقه‌گرا نیست، بلکه بخشی از جنبش اسلامی منطقه است، و بسیاری از ادبیات و راهکارهای مبارزه مرحله‌ای خود را از مرامنامه‌های سیاسی جنبش‌های برادران اهل سنت در کشورهای عربی برگرفته است. بنابر این همان اندازه که جنبش‌های اسلامی شیعی مورد خشم و غضب رژیم‌های

فرزندان آیت‌الله العظمی سید محمدباقر حکیم.



دیدار شخصیت‌های شیعه فرانسه با آیت‌الله حکیم



در این مأموریت بیشتر اخبار و رویدادهای جنگ و شکست مفتضحانه ارتش عراق در کویت و قیام همگانی انتفاضه را از منابع مردمی دریافت می‌کردیم. در جریان سفر به شهر نجف اشرف از طریق استان بابل که از بخشی از بزرگراه بغداد، بصره که در آن قرار دارد عبور کردیم. صف‌های طولانی کامیون‌های حامل تجهیزات نظامی و وسایل نظامیان عراقی که از میدان جنگ کویت گریخته‌اند، مانند لشکر شکست خورده در دو طرف جاده توقف کرده بودند. راهنمایان وزارت اطلاع رسانی عراق وظیفه داشتند روزانه خبرنگاران خارجی را که در هتل الرشید در منطقه الخضراء مستقر بودند به مناطق صنعتی و اداری و مسکونی بمباران شده ببرند. تا این مناطق را پوشش خبری بدهند. اصولاً تماس خبرنگاران خارجی با مردم عادی ممنوع بود. هرگاه خبرنگاری از هتل بیرون می‌رفت مأموران چهار چشمی مراقب او بودند. راهنمایان موظف بودند خبرنگاران را تشویق کنند تا با برخی مقام‌های درجه دوم و سوم عراقی دیدار و مصاحبه انجام دهند. زیرا، ملاقات با اعضای شورای فرماندهی عراق به هیچ وجه امکان‌پذیر نبود.

نظر به اینکه از شهرهای کربلا و نجف اشرف شناخت قبلی داشتیم، تصمیم گرفتیم بامداد روزی که راهنمایان وزارت اطلاع رسانی خواب هستند، از هتل خارج شوم و تنها به کربلا بروم. به عکاس همراه خود توصیه کردم اگر مأموران سراغ مرا گرفتند به آنها بگویند که خامه یار خسته است و در اطاق هتل استراحت می‌کند. چند نفر از این راهنمایان همراه خبرنگاران ایرانی تا اندازه‌ای به زبان فارسی نیز آشنا بودند. در آن روزها شنیده بودم که مردم شهرهای جنوب و کردستان عراق و مناطق فقیرنشین اطراف شهر بغداد در پی فرو پاشی ارتش قیام کرده‌اند، اما، این قیام همگانی هنوز شامل شهرهای کربلا و نجف اشرف و کاظمین نشده بود. به هر حال بامداد روزی از هتل الرشید خارج شدم و یکسره به ترمینال منطقه الصالحیه در جنوب بغداد رفتم و از آنجا سوار تاکسی شده و عازم کربلا شدم. در آن شرایط جنگی رفت و آمد بین شهری به حداقل رسیده بود چرا که اغلب مردم از ترس بمباران‌های هوایی بمب افکن‌های امریکایی شهرها را ترک کرده و به مناطق امن‌تری پناه برده بودند. در چنین شرایطی فقط نظامیان و درجه‌داران برای پیوستن به واحدهای خود در حال رفت و آمد بودند. به جز من سه افسر ارتش نیز سوار تاکسی شدند و به اتفاق

آری در سال ۱۳۷۰ در جریان حمله امریکا و نیروهای ائتلاف بین‌المللی به عراق برای آزاد سازی کویت، همراه گروهی از خبرنگاران محلی به عراق سفر کردم. در گفت‌وگوهایی که به دور از چشم راهنمایان وزارت اطلاع رسانی رژیم حزب بعث با برخی مردم داشتیم به روشنی دریافتیم که آنها از ماجراجویی‌های رژیم صدام به شدت به ستوه آمده‌اند. در شهرهای بغداد، کاظمین، نجف، کوفه و سامرا هنگامی که مردم کوچه و بازار آگاه می‌شدند که ما گروهی از خبرنگاران ایرانی هستیم، به ما خوش آمد می‌گفتند و ناراضی خود را از وضع موجود و عملکرد صدام به دور از چشم مأموران عراقی ابراز می‌داشتند.

راهنمایان وزارت اطلاع رسانی عراق به هیچ وجه در برابر کار خبرنگاران خارجی سهل‌انگاری نمی‌کردند. در بازار شهر

رفتار و عملکرد مستبدانه ۳۵ ساله حزب بعث بسیار روشن است. این حزب نه فقط به هیچ گروه و تشکیلات سیاسی اسلامی و غیر اسلامی عراق رحم نکرد، بلکه از روزی که قدرت را در دست گرفت، به پاکسازی همه جریانات مخالف درون حزب بعث نیز دست زد.

کربلا یکی از مغازه‌داران هنگامی که اطلاع یافت با گروهی از خبرنگاران ایرانی روبه‌رو شده، مرا به داخل مغازه صدا زد و به زبان فارسی شکسته گفت: «به این رژیم اعتماد نکنید رفتار با گفتار این رژیم متفاوت است. پس از توقف جنگ میان دو کشور و هنگامی که قرار شد کاروان زوار ایرانی به عراق بیایند، سازمان امنیت کربلا همه کسبه و مغازه‌داران شهر را در سالن اجتماعات استانداری احضار کرد، و به آنها هشدار داد در صورت برخورد با ایرانی‌ها که بزودی برای زیارت عتبات وارد عراق می‌شوند، درباره مسائل سیاسی با آنها بحث نکنند. فقط اجازه دارند درباره چگونگی و قیمت فروش کالاهای عرضه شده بحث نمایند».

لائیک عراق قرار می‌گرفتند، به همان اندازه جنبش‌های سیاسی سنی همچون سازمان اخوان المسلمین عراق نیز سرکوب شدند. بی‌تردید جنبش اسلامی شیعیان عراق، آنگونه که محافل فرقه گرا وانمود می‌کنند، نه فقط جنبشی ضد سنی نیست، بلکه در صدد تجزیه آن کشور نیز نیست، و هرگز چنین حرکتی را در آینده انجام نخواهند داد.

دولت‌های قومی و لائیک که پس از سرنگونی نظام پادشاهی در سال ۱۹۵۸ تا زمان به قدرت رسیدن حزب بعث در سال ۱۹۶۸ روی کار آمدند (حزب بعث یکبار نیز به مدت نه ماه پس از کودتای عبدالسلام عارف در سال ۱۹۶۳ در حکومت ناسیونالیستی عراق شرکت داشت) خشونت دولتی را به شکل بیرحمانه بر ضد مخالفان خود به ویژه مخالفان مسلمان معمول داشتند.

در اواخر دهه هفتم از قرن بیستم، و در پی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران احمد حسن البکر رئیس جمهوری پیشین به وسیله کودتای خزنده معاون خود صدام تکریتی سرنگون شد، و زمام امور، یکپارچه در دست او قرار گرفت. از زمان قرار گرفتن صدام بر ریاست شورای فرماندهی انقلاب عراق، روند خشونت و دیکتاتوری تر شدن نظام حاکم آشکار شد. دولت در این دوره ضمن اجباری کردن عضویت کارمندان و نظامیان ارشد در تشکیلات حزب بعث، از امتیاز محبوبیت ملی شدن صنعت نفت برای دستگیری دست‌جمعی طرفداران جنبش اسلامی بهره گرفت. در درگیری مأموران امنیتی و نیروهای نظامی با زائران حسینی در مراسم اربعین حسینی سال ۱۹۷۷ که انتفاضه صفر نامیده شد، نقش علمای مبارز در رهبری مردم آشکارا تجلی یافت، و به تدریج زمینه رویارویی حزب بعث با شماری از روحانیان فعال و مبارز حوزه علمیه نجف اشرف همچون شهید سیدمحمدباقر صدر و شهید سیدمحمدباقر حکیم آغاز شد.

با آغاز دهه هشتم از قرن بیستم، رژیم حزب بعث دامنه محاصره و سرکوب و نابودی خاندان آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم را به طرز بی‌سابقه تنگتر کرد. به نحوی که مأموران امنیتی در یک شب به خانه‌های مسکونی فرزندان این مرجع بزرگ یورش برده و بیش از ۷۰ تن از اعضای این خانواده را بازداشت و به زندان انداختند. برخی از بازداشت شدگان همچون مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید یوسف فرزند سیدمحسن حکیم و آیت‌الله سید محمد حسن فرزند آیت‌الله‌العظمی سید سعید حکیم حدود ۸۰ سال سن داشتند، و برخی از بازداشت شدگان نو جوان بودند. مهم‌ترین اتهام بازداشت شدگان داشتن روابط خویشاوندی با آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم و یا مخالفت با سیاست‌های ناپرخادانه رژیم حزب بعث بود. در مراحل بعدی ۶۴ تن از فرزندان خاندان آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم در زندان‌های صدام به تدریج به شهادت رسیدند.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بسیاری از جوانان عضو جنبش اسلامی عراق جرئت بیشتری یافته و دامنه مبارزات سیاسی‌شان بر ضد حزب بعث را گسترش دادند. حزب الدعوه اسلامی در واکنش به بخشنامه شماره (۴۶۱) مورخ ۳۱ مارس سال ۱۹۷۹ شورای فرماندهی انقلاب عراق مبنی بر تعیین مجازات مرگ برای اعضای حزب مزبور، موجودیت شاخه نظامی خود را اعلام کرد. در این سال دولت عراق بار دیگر در چند نوبت اقدام به دستگیری و اخراج عراقی‌های ایرانی تبار نمود. در ۱۳ ژوئن ۱۹۸۰ طرفداران شهید صدر مراسم یاد بود انتفاضه رجب را از منزل او در نجف برگزار کردند، و ایشان با ایراد سخنان آتشین، بر لزوم مبارزه همگانی بر ضد حزب بعث و دفاع از انقلاب اسلامی ایران فتوی صادر کرد، که در نتیجه آن فتوا بازداشت، و به همراه خواهرش بنت‌الهدی به دست صدام به شهادت رسید.

شنیده شده که به منظور پوشش خبری جنگ آزاد سازی کویت در سال ۱۳۷۰ به عراق سفر کرده‌اید. از این سفر چه خاطراتی درباره آیت‌الله حکیم دارید؟



شما ایرانی هستید و اینجا چه می‌کنید؟ آن گاه ما دو نفر را در محوطه باز مرکز فرماندهی نظامی منتظر نگه داشتند و به‌رغم اینکه ویزای رسمی داشتیم گذرنامه‌های ما را گرفتند. گمان می‌کنم با بغداد تماس گرفتند و علت سفرمان به عراق را از مرکز جویا شنیدند. پس از اینکه از وضعیت ما مطمئن شدند یک افسر امنیتی با لباس شخصی که از کردهای منطقه بود به طرف ما آمد و با خودروی شخصی‌اش ما را به نقطه مرزی خسروی رساند.

در لحظه‌ای که به ورودی شهر خانقین نزدیک شدیم، چند دستگاه تانک در ابتدای خیابان اصلی ورودی شهر و اطراف ساختمان فرمانداری نظامی مستقر بودند. یک فرزند هلی کوپتر نیز در آسمان شهر در حال گشت زنی بود.

تا آن لحظه نمی‌دانستیم در داخل شهر چه گذشته است. اما، هنگامی که دستگیر شدیم و به اوضاع اطراف‌مان نگاه کردیم این احساس در ذهن ما به وجود آمد که اوضاع شهر غیر طبیعی است، به عکاس روزنامه که به اتفاق هم این مأموریت پر مخاطره را پذیرفته بودیم. پس از دستگیری با خنده به او گفتم شاهدتین را بر زبان جاری کن و وصیت نامه‌ات را نیز آماده کن، کار از کار گذشته است با اوضاعی که با چشم خود دیدیم واقعا ترس و وحشت سراسر وجودمان را فرا گرفت. اما، دیری نپایید که سوار خودروی افسر مزبور شده و به طرف مرز راه افتادیم.

در مسیر راه از مأمور امنیتی پرسیدم که چه اتفاقی افتاده است؟ در شهر چه خبر است؟ او در پاسخ با لحنی تند گفت: می‌خواهید چه اتفاقی که نیفتاده باشد؟ صبر کنید تا چند دقیقه دیگر به شما نشان می‌دهم چه اتفاقی افتاده است؟ ما را به داخل شهر خانقین برد. خانقین به شهر اشباح تبدیل شده بود و هیچ جنبه‌ای در شهر حرکت نمی‌کرد و فقط پیکر مردمی که یک روز پیش بر ضد رژیم حزب بعث قیام کرده بودند خیابان‌ها و میادین شهر را پوشانده بود. حجم اجساد مقتولان به اندازه‌ای بود که آنها را با کامیون‌های حمل زباله جمع‌آوری کرده بودند و دست و پای مقتولان از پشت کامیون‌های زباله آویزان بود. افسر امنیتی که این صحنه‌های دلخراش را به ما نشان می‌داد، آیت‌الله حکیم را مسئول قیام همگانی مردم عراق بر ضد رژیم حزب بعث معرفی کرد. کم‌کم به نقطه مرزی خسروی نزدیک شدیم. او تهدید کرد، اگر آقای حکیم بخواهد این کارها را ادامه دهد به او جام زهر می‌نوشانیم.

به‌عنوان آخرین سؤال، آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم چند فرزند داشت؟

آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم ده فرزند پسر داشت که هشت نفرشان توسط رژیم جنایتکار حزب بعث به شهادت رسیدند. آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم نیز توسط عوامل آمریکا در محراب شهادت جانفش را از دست داد. در حال حاضر تنها حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعبدالعزیز حکیم زنده مانده که اکنون ریاست مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق را برعهده دارد. این فرزندان به ترتیب سن عبارتند از: آیت‌الله سید یوسف حکیم، حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد رضا حکیم، حجت‌الاسلام والمسلمین سید مهدی حکیم، حجت‌الاسلام والمسلمین سید کاظم حکیم، آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم، آیت‌الله سیدعبدالصاحب حکیم، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعبدالهادی حکیم، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلاءالدین حکیم، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمدحسین حکیم، و حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعبدالعزیز حکیم. ■

می‌گذرد و درباره چه مسائلی بحث می‌کنند، سعی کردم در نزدیکی مقام‌های عراقی که یکی از آنها نماینده دائمی پیشین عراق در سازمان ملل متحد بود رفت و آمد کنم. در جمع بنسلی از گفت‌وگوهای تلفنی مقام‌های عراقی با فرماندهان نظامی مستقر در صفوان برای من قطعی شد که امریکایی‌ها به رژیم حزب بعث چراغ سبز نشان دادند تا قیام همگانی مردم عراق را به شدت سرکوب کند و همین‌طور هم شد.

پس از آن چه حوادثی روی داد؟

اجازه دهید ابتدا به این نکته اشاره کنم که شهید محراب آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم همه جا حضور داشت. هر جا می‌رفتم نام و یاد او بر آنجا سایه افکنده بود. چند روزی از قیام مردم عراق نگذشته بود که مقام‌های وزارت اطلاع رسانی عراق از خبرنگاران خارجی خواستند هر چه سریع‌تر این کشور را ترک کنند. علت را از او جویا شدیم که یکی از راهنمایان به من گفت: که اوضاع به شدت ناآرام است و دولت عراق نمی‌تواند امنیت جانی شما را تضمین کند، تصمیم گرفتم هر چه سریع‌تر به ایران بازگردم زیرا، در هتل زندانی شده بودیم، و مأموران امنیتی به خبرنگاران خارجی اجازه خروج

هم عازم کربلا شدیم. در مسیر راه هرگز به خود اجازه ندادم هویتم را فاش کنم تا برایم مشکلی ایجاد نشود. همچنین دوست داشتم بدانم افسران درباره چه مسائلی بحث می‌کنند، و چه دیدگاهی به آینده کشورشان دارند. از لحظه‌ای که تاکسی از ترمینال به راه افتاد، راننده که احتمال می‌دهم ایرانی تبار بوده باشد، زیرکانه افسران را به بحث سیاسی و حرف زدن می‌کشیدند. افسران کلی به صدام ناسزای می‌گفتند. یکی از آنها خطاب به همسفران خود گفت: «آخر این چه کاری است که این بی‌پدر و مادر انجام داد؟ (منظورش اشغال کویت بود) آیا هشت سال جنگ با ایران کافی نبود که این بار کویت را اشغال کند؟»

افسر دیگری گفت: «کار صدام با این جنگ تمام است و صدام تا چند روز

دیگر در قدرت باقی نخواهد بود». راننده تاکسی از افسران پرسید به نظر شما چه کسی روی کار خواهد آمد؟ یکی از افسران پاسخ داد که احتمال دارد نظام پادشاهی دوباره در عراق جایگزین شود، و سعد فرزند صالح جبر نخست‌وزیر پیشین سر کار آید. افسر دومی اظهارات همسفر خود را رد کرده و گفت: «گمان نمی‌کنم چنین شود. خبرهایی که از جنوب عراق می‌رسد، بیشتر مردم و عشایر از سید باقر حکیم حمایت کرده‌اند. مردم به پا خاسته در جنوب و شمال عراق تصاویر آقای حکیم را در دست گرفته و شعارهای اسلامی سر می‌دهند.»

این اظهارات آن هم از زبان درجه‌داران نظامی نشان می‌دهد که شهید محراب آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم به‌رغم دوری از کشورش، میان افشار گوناگون عراق شخصیتی شناخته شده بود، و جایگاه مردمی گسترده داشت. همین‌طور هم بود. هنگامی که امریکایی‌ها شعارها و خواسته‌های مردم به پا خاسته عراق را شنیدند، از بیم اینکه سرنوشت اوضاع عراق از دست‌شان خارج شود و یا در عراق جمهوری اسلامی برپا شود و متحد ایران گردد، به صدام اجازه دادند قیام سرتاسری و همگانی مردم را به شدت سرکوب کند. در پی این چراغ سبز امریکا، گارد ریاست جمهوری عراق با سلاح سنگین و هلی‌کوپتر مردم را بیرحمانه سرکوب کرد.

خطره دیگری که درباره شهید محراب از این سفر دارم این است که برخی خبرنگاران عرب به ویژه خبرنگاران اردنی که بیشترشان جیره خوار صدام بودند، در گفت‌وگو با خبرنگاران ایرانی اعتراض می‌کردند که چرا ایران در جنگ امریکا با عراق موضع بی‌طرفی اتخاذ کرده است؟ چرا از عراق در برابر امریکا دفاع نمی‌کند و وارد جنگ نمی‌شود؟ مهم‌ترین پرسش آنها این بود که چرا ایران از آیت‌الله حکیم پشتیبانی به عمل می‌آورد؟ آن هم در چنین شرایطی که عراق مورد تجاوز نظامی امریکا قرار گرفته است؟ در پاسخ به این اعتراضات به آنها گفتم که رژیم عراق در اشغال کویت فریب امریکا را خورد. حمله به کویت دامی بود که امریکایی‌ها رژیم صدام را گرفتار آن کردند.

یک هفته از آزادسازی کویت نگذشته بود که رژیم صدام پرچم سفید را در برابر امریکا برافراشت. همه تأسیسات آب و برق، و وسایل ارتباطی، ساختمان‌های مخابرات، پل‌ها و پادگان‌های نظامی عراق در جریان حمله امریکا منهدم شده بود، مقام‌های عراقی در بغداد برای تماس با فرماندهان نظامی عراقی در حال مذاکره با فرماندهان نظامی امریکا در نقطه مرزی صفوان نزدیک کویت، ناچار بودند شبانه به هتل الرشید محل استقرار خبرنگاران خارجی بیایند، و از طریق خط تلفن ماهواره‌ای خبرگزاری فلسطینی (وفا) نتایج مذاکرات را جویا شوند. برای اینکه بدانم میان آنها چه

با آغاز دهه هشتم از قرن بیستم، رژیم حزب بعث دامنه محاصره و سرکوب و نابودی خاندان آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم را به طرز بی‌سابقه تنگتر کرد. به نحوی که مأموران امنیتی در یک شب به خانه‌های مسکونی فرزندان این مرجع بزرگ یورش برده و بیش از ۷۰ تن از اعضای این خانواده را بازداشت و به زندان انداختند.

از هتل را نمی‌دادند. پس از تصفیه حساب با صندوق دار هتل یک مأمور امنیتی عضو تیم حفاظت از دیپلمات‌های سفارت ایران در بغداد به طرف من آمد، و توصیه کرد که شبانه به طرف مرز حرکت نکنم، او گفت که شهرها و جاده‌های مسیر راه تا مرز ناامن شده و مسافران شب توسط راهزنان غارت و یا به قتل می‌رسند. مسیر راه بغداد تا بعقوبه که حدود ۱۲۰ کیلومتر است. امن و بسیار خلوت بود. به ندرت یک خودرو در حال حرکت را در جاده می‌یافتیم. هنگامی که من و عکاس همراه، به ورودی شهر خانقین رسیدیم، توسط نظامیان گارد ریاست جمهوری عراق دستگیر شدیم، مأموران امنیتی حدود یک ساعت از ما بازجویی کردند، می‌پرسیدند